

مسائل، مسائل عرفی است، می‌گویند سیرت من البصره الی الکوفه خب این سیرت من البصره کجای بصره مورد نظر است؟ بصره یعنی شهر دیگر، حالا از وسط آن شما سیر کردی؟ یا این که مجموعه بصره در اینجا مورد نظر است نه یک نقطه خاص از بصره.

شما از این جا که می‌خواهی شروع کنی از هر جا شروع کردی اشکال ندارد، گاهی می‌گویند که من از آن جا فلان کار را کردم می‌گویند اشکال ندارد بعد می‌گویند من از این جا این کار را کردم می‌گویند اشکال ندارد در حالتی که خب دو مکان مختلف است بین آن صد متر فاصله است اینها اصلا به طور کلی مدتظر شارع نبوده است. یعنی فرض کنید وقتی که شارع می‌گوید از بصره حرکت را شروع کن نمی‌گوید که خودت را بچسبان به دیوار منزل آخر بصره که منزل آخر آن دیگر محدوده و حد بصره است از آن جا باید شروع کنی و بعد هم احتیاط بر این است که... - احتیاط، احتیاط، «ت» اول را هم دسته دار می‌کنیم تا این که بهتر قضیه جا بیفتد! این احتیاط چیست که ما از خودمان در آوردیم و پدر مردم را در آورده‌ایم؟ - می‌گویند از دم حجر الاسود طواف را شروع کن خدایا من نیت خودم را قرار می‌دهم که از حجر الاسود طواف را شروع کنم از ده متر قبل از آن هم این نیت را انجام بدهید نه این که وقتی رسیدی. من دیده‌ام خلق الله را می‌آوردند: بیا این جا، بیا این جا، بایست، حالا شروع کن، آن هم می‌رود بعد شک در آن پیدا می‌شود که یک قدم جلو رفتم؟ پدر مردم درمی‌آید با این اوضاع، یک قدم جلو رفته؟ آیا آن وقتی که آخوند دارد به او می‌گوید نیت کن در چه وضعی از حجر الاسود قرار داشته؟ عقب بوده؟ جلو بوده؟

خب همه اینها خلاف شرع است، اینها همه مسئولیت دارد برای افرادی که مردم را به شبهه می‌اندازند، آن چه که ما در روایات داریم این است که ابتدای طواف باید از حجر الاسود باشد. خیلی خب من نیت می‌کنم خدایا احرام من را از اول حجر الاسود قرار بده، می‌آیم انجام می‌دهم، خب نیاز به نیت مجدد ندارد، چه کسی گفته باید از اول حجر الاسود که برسی همین که موازی شدی دوباره نیت طواف کنی؟ همه اینها غلط است، کجا ائمه به یک همچنین مطالبی دستور داده‌اند؟ پیغمبر کجا این طور طواف می‌کرد؟ سوار شتر می‌شد، شتر دور خودش می‌چرخید و می‌رفت و پیغمبر هم به این مسائل کاری نداشتند، اینها چیزهایی است که ما خودمان آمدیم با تفریع فروع هی دایره تکلیف را تضییق کردیم و بر اساس این، تضییق را در فتوی تسری دادیم و تسری این تضییق در فتوا را تحمیل بر مردم کرده‌ایم. اینها همه در آن مراتب مختلف خودش در واقع در وهله آخر چوبش را ملت عوام و مردم مقلد بیچاره می‌خورد که بایستی عملی را که انجام دهد که سرتاپا در آن شک باشد، سرتاپا در آن شبهه باشد، سرتاپا در آن نگرانی و... در خیلی از مسائل همین طور است که در مورد آنها انشاء الله اگر آن چه را که مورد نظر است انجام شود توضیح داده خواهد شد.

اینهایی که بنده عرض می‌کنم خدمت شما، اینها مسئله حیاتی و کلیدی استنباط است که چطور یک

مجتهد وقتی که می‌خواهد نظر بیان‌دازد بر روایات و آن مغزا و مراد شارع را می‌خواهد از متن روایت به دست بیاورد باید خودش را در فضایی قرار بدهد که در آن فضا معصوم علیه‌السلام القای حکم را و القای تشریح را در آن فضا قرار داده است.

وقتی امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید ذوالحلیفه اول میقات است، آیا منظور امام صادق مسجد شجره با آن دیوار خودش تعیین شده است، مثل فرض کنید که کعبه، چون در کعبه مسئله این طور است، چهار گوشه کعبه تعیین شده است، لذا در مورد کعبه داریم - چون خصوص کعبه به همین نحو است و به همین کیفیت مضبوط است - کسی که می‌خواهد طواف کند نباید دستش را به شاذروان بزند چون جزئی از بدن او داخل خواهد شد. این هم که عرض می‌کنم مربوط به یک نگرش است معلوم نیست که حتما درست باشد. حالا ما در مورد این انشاءالله می‌رسیم.

ما در روایات نداریم این مسئله را که شخصی که در حال طواف است اگر بخواند تقبیل بیت کند یا استلام بیت کند آنجا طواف را بایستی که قطع کند و از قبلش دوباره انجام بدهد، این در روایات نیست، این فقط یک استظهار است، استظهاری است که حتی من از بزرگان هم شنیدم این مطلب را که خب این موضوع بر این اساس است که آن چه را که محدوده کعبه است، آن محدوده در همان محدوده شاذروان قرار می‌گیرد، آن جا محدوده کعبه است و خود کعبه فی حد نفسه داخل کعبه محسوب می‌شود، نه خود محدوده کعبه، یعنی آن مقداری از دیوار مرتفع که مقداری دورتر است.

ولی در اینجا می‌توانیم این مطلب را بگوییم که موقعی که رسول خدا طواف می‌کرد و بعد در همان موقع بیت را می‌بوسید آیا دیده شد که پیغمبر یک قدم، دو قدم عقب‌تر آمده باشند و دوباره نیت بکنند؟ دیده نشده این مسائل، آیا دیده شده ائمه وقتی طواف می‌کردند...؟

البته طواف مستحبی فرق می‌کرد، مسامحه‌ای که در مستحب است در واجبات که نیست. آیا این طور بوده است؟ یعنی ائمه دو جور طواف داشتند؟ یک طواف واجب داشتند که حتما باید خارج از شاذروان باشد، طوافی که در آن جا تقبیلی نبوده، استلام حجری نبوده، استلام رکن یمانی و تقبیل رکن یمانی و مستجار و اینها نبوده؟ به این نحو بوده است؟ و این روایاتی که داریم یا این قرائن و شواهدی که می‌گویند که ائمه تقبیل می‌کردند، مربوط به طواف مستحب بوده است! ما یک همچنین چیزی را استفاده نمی‌کنیم.

یک وقت من از مرحوم آقا سوال کردم آن توجهی و حضور قلبی را که انسان در نماز واجب باید داشته باشد آیا همان در نماز مستحب هم هست؟ یا این که در نماز واجب به نسبت نماز مستحب باید بیشتر رعایت بشود؟ ایشان فرمودند بین نماز واجب و مستحب که تفاوتی نیست! ببینید این خیلی حرف بزرگی است! فقط مسئله در الزام و غیرالزام در اینجا مطرح است نه در اصل صلاتیت و اتیان به تکلیف و احضار نفس در قبال

حضور پروردگار که آن حضور، حضور قیومی است و حضور دائمی است. انسان خودش را در قبال این حضور احضار می‌کند خب این چه فرق می‌کند؟ منتهی در بعضی از جاها تکلیف است و تکلیف الزام می‌آورد و در بعضی موارد تکلیف نیست. مگر خدا عوض شده است در نماز مستحب که آدم بخواهد تکلیفش را تغییر بدهد؟ خدای واجب مگر با خدای مستحب فرق کرده است؟ که در آن جا همچنین و لالضالین را ببر بالا که از سقف هم بزند بالاتر، اما در نماز مستحب که می‌شود نه، خدای بیچاره! همچنین خیلی و لالضالین... یاد چک و سفته و بدهکاری بیافتند، یاد کتک کاری و کتک خوردن بیافتد، بالاخره این خدای عمل مستحب است!! می‌گویند: آقا این مستحب است، خیلی هم مهم نیست! در راه هم خواستی بروی می‌توانی قضای نوافلت را به جای بیاوری، اگر می‌بینی فرصت نداری بصورت نشسته هم می‌توانی انجام بدهی، همین طور نگاه می‌کنی و فرض کنیدی با یارو صحبت می‌کنی: آقا نیم کیلو پنیر بده و یک کاسه ماست بده! در عین حالت حمد و سوره را هم بخوانی! این که نیست آقا، این جور نیست که، چه کسی گفته که یک همچنین نظره‌ای باید نسبت به استحباب بشود؟!!

اولیاء خدا و بزرگان و عرفا یک خدا بیشتر نداشتند، آن خدا خدای حج و اجبشان بود، آن خدا خدای حج مستحب و عمره مستحب ایشان هم بود، آن خدا خدای روزه و اجبشان بود، روزه ماه رمضان‌شان بود، آن خدا خدای روزه مستحب ایشان هم بود، آن خدا خدای نماز و اجبشان بود...، یک خدا است، یک ملائکه است، یک توجه است، یک عالم ربوبی است، یک واحد است، منتهی خب در اینجا الزام است، در آنجا الزام نیست، تفاوت فقط در این است اما در خود توجه که تفاوتی نیست.

لذا آنهایی که در حال نماز خیلی می‌خواهند دفع خواطر کنند در موارد مستحبی هم این کار را انجام می‌دهند؟ نه، در عین این که نماز می‌خوانند کتابشان را هم می‌نویسند، سوالاتشان را هم حل و فصل می‌کنند، مراجعاتشان را، همه را در نماز قشنگ انجام می‌دهند و وقتی که یکی دو رکعت نماز خواندند کلی کار کرده‌اند! خب نمی‌شود! مقرون به صرفه باید شود! وقتی که آدم یک کاری می‌کند باید یک تیر را به چند هدف بزند! تا این که بتواند خلاصه از عهده او برآید! وقت من عزیز است! وقت من ارزش دارد! بلندشوم نماز مستحب بخوانم؟! نه بابا، هم نماز مستحب می‌خوانم و هم...، مثل بعض اشخاصی که وقتی کسی از آنها فوت می‌کند دم در حرم می‌ایستند و خرما تعارف می‌کنند. یک وقت مشهد حرم مشرف می‌شدم دیدم یک نفر یک جعبه خرما دستش گرفته است برای خیرات اموات، نفری یکی هم باید بردارند! یکی یک دانه خرما باید بردارند و یک حمد بخوانند! چون پول داده است! مفت که نیست! گفت چرا یک مشت خرما برداشتی؟ اتوبوس که چپ نشده است! یکی مرده، هر نفر یک خرما! پول دادیم بایستی که به تعداد خرماهای جعبه فاتحه به روح آن میت برسد! تو الان دو تا برمی‌داری یک فاتحه می‌خوانی و فقط یک ثواب به میت می‌رسد! خلاصه حساب حساب

است کاکا برادر، هر چیز جای خودش را دارد، اینها همه کشک است. جعبه خرما را بردار بده به فقیر، ثوابش از هزار تا فاتحه که برای مرده بخوانند بیشتر به آن می‌رسد، به جای خرما یک شکم سیر کن به جای این خرما لباس بده، به جای این بیچاره‌ای را دستگیری کن... بیشتر به میت ثواب می‌رسد.

نظرة ما نظرة مادی است، نظرة کمی است، نظرة عددی است، لذا این مسائل را به حساب نمی‌آوریم، این چیزها را نگاه نمی‌کنیم، به چیزهای دیگر نگاه می‌کنیم.

لذا هر دو یکی است، تفاوتی ندارد، نماز واجب و نماز مستحب یکی است هیچ تفاوتی در این جا ندارد و با یک دید بایستی که انسان به مسئله نگاه کند.

امام علیه السلام می‌فرماید ذوالحلیفه، خب ذوالحلیفه کجاست؟ همین جایی که ابتدایش از این وادی شروع می‌شود، عرض کردم در روز گذشته آن ابتدا کجاست که ما بیاییم خط بگذاریم؟ همان جا و آن فضا و محلی که دیگر برای انسان متیقن است یا این که انسان مطمئن است که در آن فضا قرار گرفته است، حالا اگر یک کیلومتر هم جلوتر بود خب بود، آن اشکال ندارد، مسئله دقیق نیست. نسبت به خود بیت هم انشاءالله می‌رسیم، نظر بنده بر این نیست که اگر دست حتی وارد شود اشکال دارد، اگر هم تابحال این مسئله شنیده شده است صرفاً از باب احتیاط بوده است، اما این که اگر حتی دست بخواد وارد شود موجب بطلان طواف خواهد شد یک همچنین مسئله‌ای به نظر بنده نمی‌رسد. البته خب دقیق‌تر آن را در جای خودش صحبت می‌کنیم ما روایاتی در این مسئله نداریم که اگر دست وارد در همان شاذروان بشود موجب خلل در طواف خواهد شد.

مسجد شجره به عنوان جزئی از ذوالحلیفه است، در این جا روایات داریم که پیغمبر از این جا احرام می‌بستند، خب احرام پیغمبر دلالت بر الزام نمی‌کند، پیغمبر در مسجد شجره احرام می‌بستند اما آیا گفتند: احرام باید از مسجد شجره باشد و لایتعدی عنه؟ نه، حتی خلاف این روایت داریم که بهتر است انسان احرام را ببندد از آنجا ولی تلبیه را بعد بگوید: حتی یصل الی البیداء به آن جا که رسید، یعنی یک مقداری که از مسجد شجره فاصله گرفت و به آن وادی سرایشی که رسید آن جا صدایش را به تلبیه بلند کند، در این مورد روایت هم داریم، خب عمل رسول الله دلالت می‌کند که این جا مجزی است، و این اشکال ندارد، ولی دلالت بر الزام ندارد. به طوری که حتی بعضی از فقها هم نسبت به این مسئله فتوی داده‌اند.

روی این جهت آن چه که انسان می‌تواند از این مطالب به دست بیاورد این است که در مسئله میقات آن چه که شکی در آن نیست این است که مواقیت واقعی هستند که مورد نظر شارع هستند برای احرام، نسبت به این مسئله شکی وجود ندارد، آن چه که در این جا هست مسئله محاذات با میقات است که این جای صحبت دارد، که آیا محاذات با میقات کفایت می‌کند لِمَنْ لَا یَمُرُّ مِنَ الْمِیْقَاتِ بَلْ یَمُرُّ مِنَ الْمُحَازَاتِ؟ آیا کفایت می‌کند این مسئله یا باید از خود میقات رد بشود که عرض کردم مسئله جای صحبت دارد.

حالا چون این جزوه مربوط به مرحوم آقا داده شده است بهتر است که رفقا نگاه کنند و ادله طرفین را در این مسئله تتبع کنند. آن کسانی که قائل بر عدم جواز هستند تمسک ایشان به روایات است. بخصوص روایتی که در اینجا خیلی موجب تأمل است روایت موسی بن جعفر است که حضرت در این جا احرام در غیر مواقیت را باطل می دانند و محاذات با میقات هم خب غیر مواقیت است. به محاذات با میقات نه عرفاً و نه شرعاً و نه منطقیاً اطلاق میقات نمی شود. بله، یک روایتی هست در اینجا، آن هم فقط یک روایت، گرچه روایت صحیح است، روایت مربوط به عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام است و این باعث شده است که حکم به جواز احرام از محاذات لِمَنْ لَا يَمُرُّ مِنَ الْمَوَاقِيتِ داده بشود.

در این روایت شما نگاه کنید ببینید که مقررین در اینجا نظرشان نسبت به این روایت چیست؟ و قیودی که در این روایت آمده است آیا این قیود صرفاً جنبه عنوان مشیر دارد؟ یا این که جنبه تحدید و تقیید دارد؟ در یکی از این قیود هست لِمَنْ أَقَامَ بِهَا شَهْرًا یک ماه در مدینه بماند، خب برای چه حضرت فرمودند لِمَنْ أَقَامَ بِهَا شَهْرًا؟ می توانستند بگویند کسی که داخل در مدینه می شود بعد ثَمَّ بَدَأَ لَهُ أَنْ يَمْشِيَ مِنْ طَرِيقِ ذُو الْحَلِيفَةِ وَ يُرِيدُ أَنْ يُحْرِمَ مِنْ غَيْرِ طَرِيقٍ وَ يَمْشِي إِلَى الْحَجِّ حضرت می فرمایند وقتی که سته امیال از مدینه فاصله می گیرد به آن نقطه محاذات با مسجد شجره می رسد و در آنجا باید احرام ببندد خب این قیدی که در این جا دارد، لِمَنْ أَقَامَ بِهَا شَهْرًا برای چیست؟ حالا اگر فرض کنید یک شخصی یک هفته در مدینه ماند، آیا این حکم هم شامل او می شود یا نه؟ اینها چیزهایی است که خلاصه یک مقداری دست و بال ما را نسبت به مسئله احرام از محاذات می بندد و علاوه بر آن، ما در غیر ذوالحلیفه این مسئله را مشاهده نمی کنیم، فقط این مسئله در ذوالحلیفه آمده است؟ اگر این یک مسئله سعی بود... خب همه افراد که در مدینه احرام نمی بندند خب پنج میقات دیگر هم وجود دارد، چرا امام در مورد آنها فرمودند؟ حالا انشاء الله این را امشب شما مطالعه کنید تا فردا که بحث می کنیم رفقا اطلاع داشته باشند نسبت به مواردی که ممکن است خدشه وارد شود.

یک مقاله دیگر هم چند روز پیش آورده بودند مربوط به مسئله حکومت اسلامی بود و نظر مرحوم آخوند و نظر مرحوم نائینی و اختلاف ایشان در کیفیت اجرای مسئله بود. گفتم اگر بشود به رفقای کلاس داده بشود و خوب است که مطالبی که مورد نظر آنها بوده است مطالعه شود.

تلمیذ: خانمی که شاغل است و واجب النفقه، همسر هم دارد در مورد خمس باید از کل درآمدش خمس بدهد یا اگر مؤونه دارد باید مؤونه را خارج کند؟

استاد: خب این مؤونه که برای خودش دارد خارج از آن مؤونه وجوب نفقه است یا در آن مؤونه وجوب نفقه قرار دارد؟

تلمیذ: خارج است.

استاد: اگر خارج است پس معلوم می شود به حقوق غیر ضروری برمی گردد.
تلمیذ: در نظر بگیرید یک خانم شاغل است فرض کنید که یک ماشین شخصی هم بخواهد داشته باشد
غیر از ماشینی که شوهر دارد آیا ضروری است یا نه؟
استاد: نه ضروری نیست.

تلمیذ: مگر مرکب جزء مؤونه نیست؟
استاد: بله هست ولکن نه این که هر کسی برای خودش یکی داشته باشد، یکی برای همه کافی است،
حالا هر بچه برای خودش یک ماشین می گیرد بعد می گویند آقا مرکب جزء ضرورت است، خب سوار شود،
اشکال ندارد، حرام هم نیست بلکه خوب هم هست، اما مسئله ضرورت فرق می کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد